

بگیرند ! ) اما واقعا شرم آور نیست که لیبرالهای کنگره آمریکا ، مطبوعات و سایر وسائل ارتباط جمعی بورژوازی ، توطئه های سازمان جاسوسی آمریکا ( سیا CIA ) و اقدامات خرابکارانه ی کارتل ها و شرکت های چند ملیتی ( آی . تی . تی و . . . ) را در برآمدن حاکمیت آلمند ، با صدای بلند در کوس و کرنا بدمند ( حالات تحت هراتگیزه و بهر دلیلی ) و فضاحت و شناعة توطئه های آنان را آشکارا در سطح جهانی افشاء کنند ، آنوقت " مبارزایرانی " ، عملا در دهن که این کارگران صنایع سنگین شیلی بودند که علیه آلمند و به نفع ژاندارمها تظاهرات می کردند ( تازه از این نکته که رژیم آلمند بهر حال نمیتواند نمونه ی یک رژیم انقلابی مارکسیستی باشد و از این نظر حتما کاستی ها و نواقص قابل اهمیتی در بسیج سیاسی مردم و کارگران وجود داشته ، در می گذریم که تشریح خود این مسئله دقیقاً خط باطل دیگری است بر روی این قبیل تفاسیر مغرضانه از وقایع سیاسی یک جامعه ) .

همینطور در مورد کارگران آلمانی زمان هیتلر به نحو دیگری این تحریف و این " خود فروشی سیاسی " وجود دارد .

" مبارزایرانی " چنان از حمایت کارگران آلمانی از هیتلر حرف می زند که گویا هیتلر برگزیده ی زحمتکشان آلمانی بود ، نه بورژوازی توسعه طلب و زخم دیده از قرارداد های تحمیلی بعد از جنگ اول ! نه برگزیده ی کمپانیهای کروب ، زمینس و . . . ! وقتی او می نویسد : " حزب ناسیونال سوسیالیست ( نازی ) هیتلریاگاه کارگری داشت " ، واقعا دیگر چه جای صحبت باقی میماند ؟

آقای " مبارزایرانی " ! این کارگران آلمانی بودند که پایگاه حزب نازی را تشکیل می دادند یا توسعه طلب ترین ، وحشی ترین و هارترین بخش بورژوازی آلمان بود که آنرا بوجود آورد ؟ هیتلر با پول و قدرت و توطئه ی چه کسانی به مسند قدرت نشست ؟ حزب " ناسیونال سوسیالیست " منافع کارگران و زحمتکشان آلمانی را منعکس می کرد یا منافع معظم ترین کارتل های آلمانی را ؟ این کارتل های آلمانی

بودند که آنها بوجود آورده و بقاء و قدرت آنها تضمین کردند و برای يك جنس سنگ  
امپریالیستی مجهزش ساختند یا توده ی کارگر آلمانی ؟ " نازیسم " ایدئولوژی  
و منافع چه طبقه ای را منعکس می نمود ؟ ایدئولوژی و منافع کارگران یا ایدئولوژی  
و منافع سرمایه داری زخم خورده ی آلمان - گرگی که گرگهای رقیب در انگلیس و فرانسه  
تنش را پاره کرده بودند و بوی خون را به مشامش رسانده بودند ؟

آری " این نکته ی بسیار واضحی است که توده ی کارگر آلمانی " مخصوصاً قشرهای  
میانی و عقب مانده ی آن " به همی آن دلائلی که در سطور گذشته مورد بحث قرار  
گرفت تحت تاثیر افواکریهای بورژوازی آلمان قرار گرفت و این بهیچوجه از شرایط  
خاصی که بعد از جنگ برای آلمان پیش آمده بود ( معاهده ی شرم آور ورسای و  
شرایطی که امپریالیستهای متفق در جنگ اول در این معاهده بر آلمان تحمیل  
کردند ) و چشم اندازهای افواگرایه ای که بورژوازی در مقابل توده ی مردم آلمان  
رسم می نمود ( تحریک احساسات مردم به جبران تحقیرها و شکست های جنگ اول  
و نوید بازآوردن روزهای خوش گذشته ) جدا نبود . همانطور که این تحت  
تاثیر قرار گرفتن مردم " خود با ضعف و انحراف بخش مهمی از جنبش سوسیال  
دموکراتیک آلمان و خیانت برخی از سران و رهبران آن در همان سالهای جنگ اول  
و بعد از جنگ که منجر به شکست قطعی آنها شد و ... " بی ارتباط نبود . بقول  
لنین : " طبقه ی کارگر را دیوار چین از طبقات دیگر جدا نکرده است ( ولاجیم )  
ایدئولوژی امپریالیستی به همان دلائلی که فوقاً گفتیم در طبقه ی کارگر نیز نفوذ  
می نماید " اما با این وصف بد نیست " مبارز ایرانی " این را هم بداند که  
در میان تمام طبقات و قشرهایی که طی سالهای ۱۹۳۰ دیوانه وار به حمایت هیتلر  
و حزب ناسیونال سوسیالیست او روی آورده بودند " این تنها کارگران و کارگران  
پیشرو آلمانی بودند که به مخالفت با او پرداختند " مطابق تمام گزارشات و آمار  
مستند موجود منتشر شده در همین مطبوعات مزدور بورژوازی " در رای گیری

۱۹ اوت ۱۹۳۴ که منجر به قدرت یافتن کامل هیتلر شد ( قبضه کردن مقام ریاست  
 جمهور علاوه بر مقام صدارت عظمی ) ۸۹ درصد مردم آلمان به هیتلر رای مثبت دادند.  
 از ۴۳ میلیون و ۲۶۷ هزار و ۸۲۱ نفر رای دهنده ۳۸ میلیون و ۱۲۴ هزار  
 و ۳۰ رای به نفع هیتلر داده شده بود ( ۸۹ درصد موافق ) ۴ میلیون و ۲۷۵  
 هزار و ۲۲۸ رای در مخالفت با او ( ۱/۱۰ درصد مخالف ) و بقیه یعنی يك میلیون  
 و ۸۶۸ هزار و ۵۴۳ رای باطله بود . اما این ۴ میلیون و ۲۷۵ هزار ۰۰۰ نفر  
 چه کسانی بودند ؟ اگر به گزارشات همان روز مطبوعات توجه کنیم خواهیم دید که  
 عمده ترین نیروی مخالف دولت را ( هیتلر در آن وقت صدر اعظم بود ) کارگران تشکیل  
 داده اند : " برلین " در مراجعه به آراء عمومی ، صدر اعظم هیتلر موفقیت بزرگی  
 حاصل کرده است و تنها قریب ۹۰ درصد رای دهندگان آلمانی با وی مشارکت  
 کرده اند . در شهرهای بزرگ مخالفین جرأت نکرده اند که عقیده ی خود را اظهار  
 کنند ( یعنی اگر این عده امکان شرکت می یافتند ، مسلماً درصد بسیار بیشتری به  
 مخالفین اختصاص می یافت ) برای روشن شدن علت ترس مخالفین ، کافی است توجه  
 شود که این انتخابات در زمانی صورت می گرفت که دولت در دست هیتلر بود و گارد  
 پیراهن سیاهان حزب او مرکب از مثنی اوپاش و لومپن علناً مخالفین را مورد حمله و  
 آزار قرار می دادند ( درباره ای حوزه های کاتولیک و در شهرهایی که عده ای کارگران  
 زیاد است ۲۵ درصد آراء منفی بوده است و این رقم برای دیکتاتور نازی بیش از  
 اندازه است ۰۰۰ " ( به نقل از اطلاعات شماره ی ۲۷۰ صفحات ویژه ، مطالب سب  
 داخل پرانتز و تاکید روی جملات از طرف ماست ) همین روزنامه در تفسیری از اوضاع  
 روز تحت عنوان " هجوم فاشیسم به اروپا می نویسد : " هنگامی که دوره ی کوتاه  
 صدارت ژنرال فن اشلاشر علی رغم تمام بی اعتنایی هایش به اصول دموکراسی جمهوری  
 جوان آلمان ، تنها بعد از مدتی کمتر از ۲ ماه پایان یافت و فرستاده ی مخصوص  
 فیلد مارشال هیندنبورگ رئیس جمهوری سالخورده ، فرمان عزل اشلاشر را در کاخ

صدارت عظمی تحویل او داد ، دیگر حتی در میان مردم عادی آلمان کمتر کسانی یافت می شوند که به شماره افتادن روزهای عمر جمهوری " وایمار " را احساس نکنند بعد از سقوط کابینه ی اشلاشر ، بوی خطر فضای برلن را اشباع کرد و این شایعه سرعت پر سرزبانها افتاد و ۰۰۰ عده ای دیگر صحبت از خطر کودتای نازیها می کردند و در برخی از روزنامه ها این شایعه انتشار یافت که حزب نازی به افوای هیتلر و به یاری عواملی که در نیروهای مسلح و خصوصا شهرنانی برلن دارد ، حتی مواضعی را که به هنگام وقوع کودتا اجازه خواهد داد کاخ ریاست جمهوری و بسیاری از وزارت خانه ها به آسانی محاصره و یا اشغال شوند ، قبلا به تصرف درآورد ما است آخرین قسمت شایعات حکایت از نگرانی و التهابی می کرد که محافل سندیکایی و کارگری آلمان را فرا گرفته بود و کارگران از احتمال برپا کردن اعتصاب عمومی دم می زدند و سوسیالیستهای آلمان به مردم وعده می دادند که در صورت لزوم برای جلوگیری از به قدرت رسیدن نازیها ، موجی از اعتصاب های عظیم کارگری ، سراسر آلمان را فرا خواهد گرفت و مانند تجاری که سندیکاها از عقیم کردن کودتای معروف " کاپ " در ۱۹۲۰ بدست آورده بودند ، جمهوری و دموکراسی را نجات خواهند داد . . ( به نقل از روزنامه ی اطلاعات شماره ی ۲۷۰ صفحات ویژه ) اینها اعترافات خمود مطبوعات بورژوازی است .

اینك ما دیگر نمی پرسیم : چرا " مبارز ایرانی " این دروغها را بهم می یافد ؟! زیرا این تکه اکنون به اندازه ی کافی روشن شده است . ما فقط می پرسیم : اکنون چه کسانی حاضر می شوند این دروغها را یاور کنند ؟!



" امروز تمام مارکسیست - لنینیست های واقعی  
 " تمام انقلابیین راستین و تمام مبارزین رزمندگی خلق  
 " از خود می پرسند : تفرقه و تلاشی موجود در جنبش  
 " انقلابی ایران به نفع چه کسی تمام می شود ؟ آیا جز  
 " به نفع امپریالیستها و رژیم مزدور شاه خائن ؟ امروز  
 " همسوی آنها صادقانه از خود می پرسند : برآستی  
 " چه چیز مایه ی این تفرقه و چند دستگی شده است ؟  
 " آیا هر يك از ما به اندازه ی کافی دارای نیروی مقابله  
 " با دشمن هستیم ؟ آیا علت آن است که دشمن ضعیف و رو  
 " به تلاشی است و وحدت نیروهای مبارز ضرورتی  
 " ندارد ؟ ! آیا تعصبات قسمتی ، رهبری طلبی های  
 " فردی و گروهی ، می تواند مانع از چنین وحدتی  
 " باشد ؟ آیا منافع جزئی گروهی می تواند درست است  
 " که منافع کل جنبش انقلابی خلق را نادیده بگیرد ؟  
 " خلق ما و کلیه ی انقلابیین راستین ماقاطعانه به  
 " تمام این سئوالات جواب می دهند ، جواب آنها امروز  
 " با این شعار : پیش به سوی وحدت کلیه ی نیروهای  
 " انقلابی خلق ، پیش به سوی  
 " " جبهه ی واحد توده ای " " مشخص می شود .

( نقل از : " مقدمه ای بر بیانیه ی اعلام مواضع  
 اپدولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران " مهرماه ۱۳۵۴ )



پیش بسوی وحدت کلیه نیروهای انقلابی خلق

پیش بسوی «جبهه واحد توده‌ای»

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)



سؤالاتی درباره:

**«شعارهای وحدت»**

(مقاله نبرد خلق شماره ۶)

طرح شد «بوسیله یکی از گروههای آموزشی

سازمان مجاهدین خلق ایران



## «شعارهای وحدت»

### مقدمه :

نوشته ی زیر - « سئوالاتی درباره ی شعارهای وحدت » - که اینک از نظر رفقا می گذرد ، در اصل جزوه ی آموزشی ای بود که مدتها پیش توسط گروه ما - که یکی از واحدهای آموزشی سازمان را تشکیل می دهد - تهیه و در همان موقع در داخل سازمان منتشر گردید .

همانطور که ملاحظه خواهید کرد این جزوه اساساً هدفی آموزشی را تعقیب می کرده است و به منظور ایجاد یک جریان بحث و تبادل نظر جمعی در داخل سازمان پیرامون انتقادات وارد بر « شعارهای وحدت » سرمقاله ی نبرد خلق شماره ی ۶ ، تهیه شده است .

بهین دلیل مطالب مطروحه در آن عموماً به شکل سئوالی بوده و حتی الامکان سعی شده است از تحلیل مستقیم مقاله مزبور خودداری شود تا خواننده ی این جزوه بتواند خود در مطالب مقاله ی مذکور ، مستقلاً بیندیشد و به موضع انتقادی مشخص و مستقلی درباره ی آن دست یابد .

این شیوه البته در روشهای آموزشی سازمان ما تازگی ندارد و مخصوصاً در مورد مسایل مهم و اساسی که یک موضع گیری متقابل سازمانی را از طرف ما ایجاب می کنند ، این شیوه یا تاکید بیشتری مورد استفاده ی مسئولین آموزشی گروهها قرار می گیرد . بدین طریق که ابتدا موضوعات مورد نظر ، در میان کادرهای بحث گذارده شده در جریان یک کارآموزی ، گروهها به نقطه نظر واحد و جمع بندی شده ای

دست می‌یابند . این نظرات پایه و مبنای موضع‌گیری عمومی سازمان را تشکیل داد .  
و مجدداً این موضع‌گیری برای توضیح و تشریح جوانب کاملتر قضیه و انتقال نظرات و  
تجربیات در سطح عمومی‌تر به داخل کادرها پرده می‌شود .

از این نظر . تهیه این جزوه و انتشار آن در سطح داخلی سازمان از همین  
سیاست تبعیت کرده و خود یکی از حلقه‌های این پروسه را تشکیل می‌دهد ( حلقه  
کاملتر آنرا می‌توانید در مقاله ی " شکاف‌های در شعارهای وحدت " ملاحظه  
کنید )

منتهی آنچه که در اینجا تازگی دارد ، انتشار خارج سازمانی این جزوه است  
که برای اولین بار در نشریه ویژه ی بحث دوسازمان صورت می‌گیرد .  
این نوشته از آن نظر برای چاپ در این نشریه انتخاب شد که سازمان مامعتقد  
است برای نزدیک تر کردن افقهای دید اعضا ، دوسازمان باید کوشش‌های همه  
جانبه تری صورت گیرد . تبادل اسناد و مدارك آموزشی دوسازمان می‌تواند یکی از  
موارد این کوشش‌ها را تشکیل دهد . ( این دومین جزوه ای است از انتشارات دا-  
خلي سازمان که بنظر رفقای فدایی می‌رسد . جزوه ی اول تقدی بود درباره ی يك  
جریان انحرافی سیاسی - استراتژیکی - ایدئولوژیکی یکی از اعضا مورد تصفیة ماکه  
در جریان صحبت‌های حضوری نمایندگان رابط سازمان مایا رفقای شهید ( رفیق  
اشرف و رفیق . . . ) نمایندگان رابط سازمان شما و به تبعیت از همین مقصود ، در  
اوائل سال اخیر و به همراه نظرات کتبی همین فرد در اختیار رفقا قرار گرفت ) این  
اقدام مخصوصاً از این نظر اهمیت دارد که دیدگاههای اعضا دوسازمان نسبت  
بیکدیگر چنان آغشته به ذهنی‌گرایی و تصورات نادرست است ( نظام رفقای ماکه بنا  
به برخی ضروریات ناشی از حوادث اخیر با رفقای شما تماسهایی پیدا کرده بودند ،  
بر وجود يك چنین جریان ذهنی گرایانه ای نسبت به سازمان مادر میان کادرهای  
سازمان شما تاکید داشتند . ممکن است عکس این قضیه نیز وجود داشته باشد )

و تفاوت میان فرهنگ حاکم و آموزشهای اعضا، هر يك از د و سازمان بقدری زیاد است که معمولا، اعضا، د و سازمان، در همان اولین برخورد های رویاروی با یکدیگر، متوجه می شوند که هر کدام دارند با د و زبان مختلف با یکدیگر صحبت می کنند. این اختلاف و تفاوت، هر چند که ریشه در اختلافات اصولی تر سیاسی ایدئولوژیک ما بین د و سازمان داشته باشد و نتیجتا حل و رفع آن مقدماتا به حل این اختلافات اصولی موکل شده باشد؛ اما باز هم بدین معنی نیست که کوششهای جانبی در این زمینه را که بهر حال می تواند به تفاهم نزدیکتر د و سازمان کمک کند و در واقع خود از نوعی شیوه ی پیشبرد حل اصولی این اختلافات، منتهی بطریق غیر مستقیم و آموزشی، تبعیت می کند، از یاد ببریم. نمونه ی کاملا بارز این عدم تفاهم را که صرفا نه ناشی از اختلاف در اصول بلکه ناشی از اختلاف در برخی مفاهیم و استنباطات و اختلاف در نحوی آموزشی اعضا، د و سازمان بود، مادر جریان همیـــــــن برخورد های اضطراری اخیر میان اعضا، د و سازمان، در مورد تعابیر و سوء تفاهمات کاملا عجیب و دور از ذهنی دیدیم که نسبت به برخی از مطالب بیانییه ی اعلام مواضع و یا مطالب مطروحه در "قیام کارگر" ابراز می شد. تعابیر و استنباطاتی که بهیچوجه با مطالب آن ارتباطی نداشت و یا تصورات و استنباطاتی از نظرات و اعتقادات ما وجود داشت (در واقع بهمین ترتیب هم تبلیغ شده بود) که پیش از آنکه مورد تعجب واقع شود، موجب خنده می گردید.

بهر صورت جای بحث درباره ی این قضایا مسلما در این مقدمه نیست. این بحث مسلما جای خود را در آینده، در مقالات مفصلتر و همه جانبه تری باز خواهد کرد. ما فقط آرزو داریم انتشار این قبیل جزوات راه را برای تفاهم اصولی و کامل د و سازمان هر چه سریعتر باز نماید.

### مثنی سؤالات:

شعارهای وحدت را بخوانید و قسمت های متفاوت آنها که هر کدام در مورد مسئله ی خاصی سخن می گوید \* از یکدیگر متمایز سازید \* همینطور بخشهای قابل تفکیک هر قسمت ( هر قسمتی که چنین تفکیکی در آن امکان پذیر باشد ) را معین نمایید \*



### قسمت اول:

درباره وحدت نیروهای ضدامپریالیستی

### شامل سه بخش:

#### «بخش اول»

مطرح کردن تمایل نیروهای انقلابی خلق به وحدت ( البته از زبان نویسندگان مقاله ی نبرد خلق و آنطور که او فهمیده است ) و تخطئه ی آن از طرف نویسندگان: \* رنج سالها پراکندگی ... تحقق هدفهایمان کافی است \* ( شعارهای وحدت ، ص ۱ )

۱- مطرح کردن یک مقوله ی استراتژیک سیاسی - سازمانی - عملی ( ضرورت وحدت و ضرورت تشکیل جبهه ی ضدامپریالیستی ) با شیوه ای که نویسندگان بیسازمان می دارد ، نشان دهنده ی چه درکی از این مسئله از طرف نویسندگان است ؟ آیا اصولاً

نویسنده با مسئله ی " وحدت " ، بحثابه ی مقوله ای مشروط و وابسته به شرایط سیاسی و اجتماعی و در رابطه با مسائل گسترش یابنده ی جنبش انقلابی می نگرد ؟

\* - از دیدگاه مارکسیستی بیان و اثبات يك ضرورت سیاسی و اجتماعی ( و یا نفی و اثبات عدم آن ضرورت ) بطور کلی بهمان صورت و شیوه ای انجام می گیرد که نویسنده در رد شعار وحدت نیروهای انقلابی بکار گرفته است ؟ آیا این شیوه برخورد با مسئله از برخورد با ماهیت خود مسئله مجزا است ؟ چنانچه ارتباط کاملاً مشخصی بین نحوه ی برخورد و محتوا ی برخورد با يك مسئله موجود است ، این ارتباط را در این مورد خاص مشخص کنید . ( در همین مورد خاص - مسئله ی وحدت و ضرورت آن - رجوع کنید به شیوه و ماهیت برخورد رفیق احمدزاده ، در کتاب " مبارزه ی مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک " و همینطور مقدمه ی بیانیه ی اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان در مورد ایضاح و تشریح مسئله ی جبهه ی واحد توده ای )

برخی سئوالات و مطالب مکمل :

\* - مفهوم طبقاتی ، سیاسی و عملی آن رنج از پراکندگی و این اشتیاق به وحدت که جبرا ( مستفاد از همان کلام " . . . " نیروهای انقلابی خلق ما را بر آن می دارد . . . " در متن مقاله ) این نیروها را " پیوسته " در اندیشه وحدت فرو می برد و . . . چیست ؟ این پراکندگی و آن وحدت به نفع کی و به ضرر کی عمل می کند و لذا چه کسانی با آن موافق یا مخالف اند ؟

\* - وجود این تمایل جبری ، گسترده و پیگیر ( این مفاهیم از همان جملات نقل شده پوسیله ی نویسنده فهمیده می شود ) نسبت به وحدت ( که گویا به دلیل همه گیر بودنش ، خود نویسنده نیز ندانسته ادهان به همه گیر شدن آنرا از قلم خوش جاری ساخته است ) در میان نیروهای خلق چگونه تفسیر می شود ؟

\* - آیا اگر این تمایل ، انحراف اصلی ( و یا حداقل یکی از انحرافات قابل

اهمیت و عظیم) موجود در جنبش انقلابی ما را تشکیل می‌دهد، موضعگیری سیاسی - تشوئیک در مقابل آن و به منظور ریشه کن کردنش چگونه می‌تواند این چنین بنیاد و اساس صورت گیرد؟ (یعنوان مثال ره‌ک به مبارزه‌ی تشوئیک سوسیال دموکراتهای روس علیه اکونومیستها که بنحو شایسته‌ای در رساله‌ی "چه باید کرد" لنین منعکس گردید، و مقایسه کنید آن شیوه از نقد و بررسی مسائل و این شیوه را). اگر این شیوه‌ی برخورد را بخواهیم در زمینه‌ی مبارزه‌ی ایدئولوژیک - تشوئیک و در سطح جنبش و نیروهای انقلابی (و بخصوص کمونیستی) تعمیم دهیم چه عواقب گریبانگیر جنبش انقلابی خلق ما خواهد شد؟ بکار گرفتن چنین شیوه‌ای در احتجاجات تشوئیک به منظور نفی یک نقطه نظر و اثبات نقطه نظر دیگر، حاکی از حاکمیت چه تفکری بر نویسند، است؟ (از مفاد همین مقاله نمونه‌هایی برای اثبات این نظر خود - نوع تفکر حاکم بر نویسند، - ارائه کنید).

■ - نویسند، ی ما اظهار می‌دارد که ریشه‌ی مشترک انحراف تمامی این نیروها در اصرارشان به خاطر وحدت عبارتست از: "مقدس مآبی (حداقل در برخورد با مسئله‌ی وحدت)" خوش باوری ساده دانه و برخورد های شتاب آمیز "کجا و در چه دوره‌ای از تاریخ انقلابات اجتماعی تا به امروز، مرزبندی های تعیین کنند، ی خصلت و ماهیت نیروهای انقلابی را چنین عوامل و مقولاتی تشکیل می‌دهد، است؟ از جواب این سؤال نیز ماهیت و ابعاد نوع تفکر حاکم بر نویسند، را بیشتر بسط دهیم.





## «بخش دوم»

« نفی ضرورت تشکیل جبهه ی واحد »  
( به اصطلاح از نظرسیماسی - استراتژیک ! )

رفیق نویسنده به اتکا پنج دلیل می خواهد اثبات کند که جنبش انقلابی ( البته نویسنده لفظ « ما » را به کار می برد ) تا تشکیل جبهه ی واحد ضد امپریالیستی فاصله ی زیادی دارد ( « در واقع می توان گفت که ما تا تشکیل جبهه ی واحد ضد امپریالیستی فاصله ی زیادی داریم » - سر مقاله ، ص ۲ )  
دلایل اول و دوم وابسته بهم و در یک جمله ی شرطی آورده شده است . لیکن می توان این دو دلیل توأمان را بطور تفکیک شده نیز مورد بررسی قرار داد :

### دلیل اول :

شرط لازم تحقق نیافته است زیرا : « شعار وحدت نیروهای ضد امپریالیستی را زمانی می توان مطرح ساخت که ... نیروهای مختلف انقلابی در جریان عمل انقلاب به ضرورت آن رسیده باشند » ( شعارهای وحدت ، ص ۱ )  
یعنی زمان اینکه نیروها به ضرورت وحدت رسیده باشند هنوز فرا نرسیده است  
این می شود اولین دلیل .

استالین در کتاب ماتریالیسم دیالکتیک و نوع تحلیل از مسایل - « یکی تحلیل مارکسیستی و دیگری تحلیل ایدئالیستی » - را مورد بحث قرار می دهد و می گوید :  
« ... نباید منبع حیات معنوی اجتماع و اساس مفاهیم و تئوریهای

اجتماعی و عقاید سازمانهای سیاسی را در خود مفاهیم و تئوریها جستجو کرد، بلکه باید در شرایط زندگی مادی جامعه و در وجود اجتماعی ای کفاین مفاهیم و تئوریها و عقاید انعکاسی از آنها می باشند تجسس نمود.

در جای دیگر همان کتاب می گوید :

«... به آسانی می توان پی برد که بسط اصول مائریالیسم فلسفی در مطالعه و زندگی اجتماعی و تاریخ جامعه تا چه پایه حائز اهمیتست بوده و تا چه اندازه تعمیق این اصول در تاریخ جامعه و فعالیتها ی عملی حزب پرولتاریایی مهم می باشد... پس رابطه و شرایط متقابل پدید می زندگی اجتماعی نیز احتمالی و تصادفی نبوده، بلکه قوانین لازم می تکامل جامعه می باشند... بنابراین فعالیت عملی حزب پرولتاریا نباید بر اساس تعایلات قابل ستایش افراد برگزیده... گذاشته شود...»

\* — با توجه به اینکه نویسند می شعارهای وحدت شیوه ی دوم — همان که استالین کمونیستها را از آن بر حذر داشته — را برای تحلیل مسئله برگزیده است (چه دلایلی وجود دارد که این امر را اثبات می کند ؟) در همین دستگاه فکری آیا تناقضی بوجود نمی آید بین این قسمت از نظر نویسند و آن قسمت قبلی که ادعا می دارد: بسیاری از این نیروها \* شعار وحدت نیروهای ضد امپریالیستی از دهانشان خارج می شود \* ( یعنی به تعبیر نویسند به آن رسیده اند ) (۱) —

(۱) — البته اگر نویسند در تمام طول مقاله شیوه ی مارکسیستی را برای بررسی مسئله برگزیده بود و از آن در استدلال نظراتش پیروی می کرد، آن وقت ممکن بود بتواند اثبات کند ( البته آن موقع هم با دلایل مشخص و عینی ) که این احتمال هست که شعار وحدت را برخی نیروها بدهند، در حالیکه زمینه ی عینی آن وجود نداشته باشد و از این طریق اثبات کند که نیروهای مختلف انقلابی به ضرورت ( عینی ) وحدت نرسیده اند.

این ترتیب با چه تحلیلی می‌توان این تناقض را در بطن تفکر حاکم بر نویسندۀ توضیح داد ؟ آیا این عملاً به تعبیری بدان معنا نیست که اندکی ( در مقابل بسیاری ) از نیروها - از جمله خود نویسندۀ - به این ضرورت نرسیده‌اند و همین است که از نظر نویسندۀ ما تعیین‌کننده است ؟ ( چنان‌رسیده‌اند و چنان‌می‌خواهند برسند ؟ )

رقعا برای بحث همه‌جانبه تر بر روی محتوای نظراتی که در این مقاله ارائه شده است ، می‌توانند شقوق و جنبه‌های مختلف مسائلی که در هر مورد از طرف نویسندۀ ارائه شده است را نیز ، مورد بررسی قرار دهند .

فعلاً در اینجا دوشق را می‌توان فرض کرد :

یکی اینکه نویسندۀ بگوید : نیروهای مختلف انقلابی در جریان عمل انقلاب به ضرورت وحدت نرسیده‌اند .

دیگر اینکه : " نیروهای مختلف انقلابی ، در جریان عمل انقلاب بضرورت وحدت می‌رسند " ( یعنی اینکه اکنون انقلاب هنوز در ابتدای حرکت خود است و زمان لازم است )

این دوشق را خودتان مورد بحث و بررسی قرار دهید .



دلیل دوم :

و اما شرط کافی برای تحقق وحدت نیروهای انقلابی : این نیروها نمیتوانند وحدت پیدا نمایند مگر آنکه " جای مشخص‌خوش را نیز در درون جبهه‌ی ضد امپریالیستی بدستی تشخیص داده باشند " ( شعارهای وحدت ، ص ۱ )  
 همین چنین می‌گوید :

" اختلافات مربوط به عمق فهم ، مستلزم تشریح طبقاتی است ،

مثلاً هر چند كه يك ايدئولوگ پوزووا با استعداد باشد، توانایی او برای تحمیل يك مفهوم عمیق از قوانین تكامل، به علت محافظه کاری طبقه ای كه نمایندگی آنست "محدود" است.

نا توانی پوزووازی از پیش بینی آینده باعث محدودیت و كم عمقی استنباط تئورسین های پوزووا می شود.

ایدئولوگ های طبقاتی كه بتدریج از صحنه ی تاریخ خارج میشوند یا وجود تمام استعدادشان نمی توانند استنتاجات و کشفیات واقعا عمیق بکنند. مجموعه ی تاریخ، تكامل علم و فلسفه این حقیقت - مارکسیستی را تأیید کرده است.

\* — با توجه به اینکه این حقیقت مارکسیستی نه تنها در مورد ایدئولوگ های پوزووازی و قشرهای گوناگون و مختلف آن، بلکه (بطریق اولی) در مورد سایر نمایندگان اقشار و طبقات موجود جامعه (به استثنای پرولتاریا) نیز صدق دارد، چگونه رفیق نویسندگی ما توقع دارد كه این نیروها جای خویش را در جبهه بد رستی تشخیص دهند؟

\* — آیا قائل شدن به يك نیروی كاملاً خود آگاه طبقاتی (آنها هر طبقه ای) و اینکه این نیروها بتوانند درك درستی از موضع تاریخی خویش ارائه كنند اصولاً نظری مارکسیستی نسبت به ماهیت طبقات است؟

\* — این چنین دركی از طبقات و چنین استنباطی از عناصر پیشرو و نمایندگان انقلابی هر طبقه كه قدرت درك و تشخیص درست — به مفهوم مارکسیستی — مسایل را داشته باشند و با توجه به اینکه نویسندگی ما توقع دارد هر نیرویی جای خویش را به درستی تشخیص بدهد و دست از پا خطا نكند؛ چه دركی از جبهه ی ضد امپریالیستی (یا كلا جبهه) را برای پیروان این اندیشه به دنبال خواهد داشت؟ برای اینکه رفقا بیشتر ماهیت این جبهه ی ترسیم شده از طرف نویسندگی را — كمتر

آینده‌ی نا معلوم بایستی تحقیق پیدا کند - درك کنند خوشت به یكى دو نمونى  
تارىخى مراجعه نمایند . (۱)

\* - از این قرار آیا موضع رفیق نویسند و موضع يك سازمان كه بخواد از این  
مشی تبعیت كند ، هیچگونه تطابقى با موضع يك سازمان ماركسیستى - لنینیستى و درك  
اواز وظیفه‌ی پرولتاریا نسبت به سایر طبقات خلقى دارد ؟ ( این وظایف چه ها  
هستند ؟ ) آیا پرولتاریا به دلیل برخورد عاطفى با توده هاست كه به آزادى آنها از  
قید ستم و استثمار سرمایه داری جهانى فكر مى كند و آنها در متن وظایف خویش  
قرار مى دهد ؟ ( ر - ك به بخش سوم " چه باید كرد " )

در همین رابطه رفا روی وظایف سازمان پرولترى در جبهه‌ی واحد و در زمینه‌ها  
گوناگون ( ایدئولوژيك ، سیاسى ، تشكىلاتى و عملى ) و اینکه از چه طریقى كمونیستها  
بایستى ( و مى توانند ) رهبرى را در جبهه بدست گیرند ، به بحث بپردازند و روشن  
كنند كه شیوه‌ی ارائه شده از طرف نویسند ، چگونه مى خواهد كمونیستها را - كه البته  
آن وقت دیگر اطلاق اسم كمونیست به آنها اصولا مردود است - از حمایت دیگر  
نیروهای خلقى جدا كرده ، مشى سكترىستى نوع حزب توده ، ای را در جنبش تقویت  
نمایند .



اما در مورد سه دلیل آخر ، این دلایل را به صورت زیر با توجه به متن  
نوشته‌ی شعارهای وحدت مرتب نموده ایم . مفهوم این تکه از نوشته‌ی رفیق

---

(۱) - مثلا : "جبهه‌ی واحد ضد زاپنى در چین" و "جبهه‌ی آزادى بخش ویتنام" .

نویسند و اینطور می شود :

مسئله ی تشکیل جبهه ی واحدی از سازمانهای ( نیروهای ) انقلابی ضد رژیم بهیچوجه در شرایط کنونی جامعه ی ما مطرح نیست زیرا برای تشکیل این جبهه لازم است (۱) :

دلیل سوم :

هر طبقه ی انقلابی تنها و فقط دارای يك نمایندگی واحد ، یعنی دارای يك سازمان واحد انقلابی باشد . در حالیکه هیچ يك از سازمانها یا نیروهای گوناگون فعلی هنوز دارای این خصوصیت نیستند .

\* طبقات مختلف انقلابی را مورد بررسی قرار دهید و مصداق حرفهای نویسند ( یا عدم آن ) را بطور تحلیلی ملاحظه کنید :

الف - فرض کنیم که پرولتاریا یکی از طبقات مورد نظر باشد . در صورتیکه می دانیم نماینده ی واحد سیاسی طبقه ی کارگر حزب کمونیست است ، آیا این استدلال نویسند ، به معنای این نیست که تشکیل حزب کمونیست ، مقدم ( تقدم ) مرحله ای و استراتژیک ( پر تشکیل جبهه ی واحد است ؟

ب - اگر تشکیل حزب کمونیست بر جبهه تقدم استراتژیک دارد ، پس نقش مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز و شیوه ی توده ای کردن آن چگونه تفسیر می شود ؟ ( رفیق احمدزاده در مقاله ی مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک ، به استدلالات سیاسی - استراتژیک روشن کرده است که تنهاسیر و پیروسی رسیدن به

(۱) - در اینجا تعریف درستی از جبهه بیان کنید و نشان دهید که ضرورت یا عدم آن به چه اموری وابسته است و آیا این امروزه اکنون در چه جهتی سیر می کند ؟ نفی یا اثبات جبهه و چرا ؟ آیا جبهه می تواند يك امر دائم باشد ( جبهه به معنای هر نوع اتحادی ) و آیا هر نیرویی ناگزیر یا یستی همواره در جبهه باقی بماند ( یا بماند ) ؟

حزب کمونیست از راه تشکیل جبهه‌ی واحد می‌گذرد . ره‌ك به همانجا )

ج - این شرط ( شرط سوم ) را در مورد سایر اقشار و طبقات خلقی نیز مورد  
کنکاش و تحلیل قرار دهید .

۱ - آیا خرده بورژوازی می‌تواند يك نماینده‌ی واحد داشته باشد ؟ چرا ؟

۲ - دهقانان چگونه ؟

۳ - این وضع در مورد بورژوازی ملی ( اگر وجود داشته باشد ) چگونه است ؟

به این ترتیب این شرط نویسنده علی‌الاصول چه سرنوشتی پیدا خواهد نمود ؟



دلیل چهارم :

تنها اینکه هر طبقه دارای يك سازمان واحد باشد کافی نیست ، بلکه همچنین  
باید این سازمانها رابطه‌ای ارگانیک با طبقه‌ای که نمایندگی‌ایند ثلوی آن هستند  
پیدا کنند .

\* - اصولاً آیا می‌شود که يك گروه یا سازمان نمایندگی‌ایند ثلوی يك طبقه  
باشد ( حتی اگر نمایندگی‌ی واحد آن نیز نباشد ) ولی ارتباط ارگانیک با آن نداشته  
باشد ؟ در همین رابطه روشن کنید که ارتباط ارگانیک یعنی چه و آیا این مسئله‌امری  
است نسبی یا مطلق ؟ و کلاً چه رابطه ( یا تضادی ) موجود است بین ارتباط  
ارگانیک يك نماینده‌ی انقلابی طبقه با خود طبقه از یکطرف و تشکیل جبهه از طرف  
دیگر ؟ بعبارت دیگر آیا اگر جبهه تشکیل شود ، نیروهای انقلابی نمایندگی‌ی طبقه  
در جریان و تداوم مبارزه‌شان ( علیه دشمن مشترك ) در جهت بسیج نیروهای خلق

---

اتحاد سوسیال دموکراتهای روس و مارکسیستهای علیی در سالهای ۱۹۰۰ نمونه  
جالب توجهی در این زمینه است .

نی‌توانند پیوند ارگانیک خویش را با طبقه (که اکنون یا گسترش مبارزه هماهنگ تمام خلق از شرایط مساعدتری نیز برخوردار است) مستحکم‌تر کنند ؟ اگر نمی‌توانند چگونه بطور منفرد و جدا از مبارزه‌ی سایر طبقات و اقشار مبارزه‌این کار می‌تواند امکان پذیر باشد ؟

\* — بخصوص با توجه به شرایط خاص میهنی اگر نماینده‌ی انقلابی هر طبقه‌ای مجزا از دیگران بتواند طبقه یا قشر (در تاثیر متقابل با خود را) به حرکت درآورد ، بسیج کند و خود نیز به نمایندگی‌ی واحد آن تبدیل شود ، چه ضرورتی احساس خواهد کرد به جبهه ؟ آیا خود این امر دلیلی نمی‌شود برای عدم گرایش نیروها به تشکیل جبهه‌ی واحد ؟



#### دلیل پنجم :

از آنجا که نماینده‌ی هر طبقه‌ی انقلابی (مانند خود طبقه) در "آغاز" ، خواست‌های طبقاتی خودش را برای تدوین برنامه‌ی انقلاب کافی خواهد دانست و خودش را (بی‌جهت و ناحق) نمایندگی و رهبر خلق به حساب می‌آورد ، بنابراین جبهه‌ی واحد ، مابین این نمایندگان طبقات انقلابی ، تا موقعی که رشد انقلاب ، نیرو و توان هر طبقه‌ای را به خود طبقه و لاجرم به نمایندگی‌ی واحدش نشان نداد ، باشد و او را وادار به ایفای نقش مشخص خودش در انقلاب (و طبیعتاً در یک جبهه متحد) نکرد ، باشد منتفی است .

\* — اصولاً وظیفه و برنامه‌ی کمونیستها در مقابل برنامه‌ها و یا ادعاهای نیروهای غیر پرولتری چیست ؟ ( این را در شرایط خاص بحث کنید ) آیا کمونیستها بایستی هرگونه اتحادی با این نیروها را نفی کنند یا شرایط سازش (مرحله‌ای) و اتحاد با آن نیروها را ، چشم‌پوشی آنها از برنامه‌ی سیاسی و اعتقادات اصولی



خودشان (منظور خود همان نیروهای مختلف انقلابی است) قرار دهند؟ آیا  
 کمونیستها در جریان يك سازش (و اتحاد) موقتی با نیروهای مختلف انقلابی  
 می‌توانند مانع از ابراز برنامه‌ها و ادعاهای آنها بشوند؟ این سؤال را مخصوصاً  
 با این فرض پاسخ دهید که برنامه‌ی سیاسی و اعتقادات این قبیل نیروها بهر حال  
 نمی‌تواند با منافع پرولتاریا انطباق کامل داشته باشد. بهمین دلیل نیز نمی‌تواند  
 آثار سوء و منفی‌ای در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر باقی نگذارد. با این توصیف این  
 تضاد را که از یک طرف وحدت با نیروهای انقلابی غیر پرولتری ضرورت یافته و از طرف  
 دیگر به هر حال هرگونه سازشی با آنها هر چند موقتی و شامل مرزبندیهای اصولی  
 باشد، نمی‌تواند تأثیرات منفی‌ای در ذهن طبقه‌ی کارگر باقی نگذارد، چگونه  
 باید حل کرد؟ (ر. ک به رساله‌ی "يك گام به پیش دو گام به پس" صفحات  
 ۱۸۸ - ۱۸۹ منتخب آثار لنین: جلد اول، قسمت اول. مخصوصاً آن قسمت  
 مربوط به تعیین شرایط به جای اصول. از اینجا نتیجه بگیرید که آیا این يك نقطه  
 نظر مارکسیستی است که "شعارهای وحدت"، شرایطی را برای تشکیل جبهه قرار  
 داده، بدون اینکه خود را موظف به يك برخورد مشخص سیاسی - استراتژیک با  
 شرایط جامعه و يك برخورد کاملاً طبقاتی با نیروهای مختلف انقلابی بدانند؟)

آیا اینگونه تحلیل و برخورد با نیروهای (مختلف) انقلابی خلق منشأ کمونیستی  
 می‌تواند داشته باشد؟ (ر. ک به "چه باید کرد"، در مورد نقش و وظیفه‌ی  
 پرولتاریا در قبال مبارزه‌ی نیروهای مختلف خلق) و آیا این تفکر از آن نیروی  
 (یا سازمانی) است که به قدرت بیکران طبقاتی و تاریخی پرولتاریا متکی و به جهان بینی  
 مارکسیستی - لنینیستی مسلح است؟

\* - مارکس می‌گوید:

"... طرز تولید حیات مادی، سیر و جریانات اجتماعی، سیاسی و  
 بطور کلی معنویات حیات را مشروط می‌سازد. چیزی که هستی انسانها

را تعیین می‌کند، فهم و شعور آنها نیست؛ برعکس هستی اجتماعی آنان است که فهم و شعور آنان را تعیین می‌سازد.

نیروهای مولده ی مادی جامعه در پله ی معینی از تکامل خود با مناسبات تولیدی موجود و یا مناسبات مالکیت که فقط جنبه ی قضایی آنست و در داخل این مناسبات در ترقی و توسعه بودند، تضاد بهم می‌رسانند. این روابط که تا کنون یکی از صور تکامل نیروهای مولده بودند، حال به پای بنده ی برای آنان تبدیل می‌شوند. آنگاه دوران انقلاب اجتماعی پیش می‌آید. . . .

در اینجا از نقطه نظر مسایل مورد توجه ما، مارکس به دو نکته ی پراهمیت اشاره می‌کند:

اول آنکه فهم و شعور (و بطور کلی معنویات حیات) را طرز تولیدی مادی مشروط می‌سازد.

دوم انقلاب اجتماعی (و لذا جریان رشد آن) وابسته و مشروط است به رشد نیروهای مولده ی مادی جامعه و رسیدن آن به پله ی معینی از تکامل خود. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که بطور کلی انقلاب اجتماعی و فهم و شعور، یکی زائیده ی دیگری نیست؛ بلکه این دو در تاثیر متقابل و نفوذ متقابل در یکدیگر قرار دارند.

اکنون بطور خاص می‌توان پرسید: آیا درك ضرورت وحدت یا به قول نویسند می "شعارهای وحدت" رسیدن به ضرورت وحدت از طرف نیروهای مختلف انقلابی که به بیان مقاله، مستلزم درك (درست) نسبت به توان و موضع تاریخی (و طبقاتی) خود است — را می‌توان زائیده ی مسئله ی (رشد) انقلاب — بطور عام — دانست؟ اگر اینطور است آیا انقلاب مقوله ای مستقل — زیربنایی — است؟ همینطور ملاك سنجش ما برای رشد آن و اینکه درست در چه لحظه ای از رشد انقلاب، نیروها به ضرورت

وحدت می‌رسند چیست؟ با توجه به این مسئله روشن کنید که از دیدگاه مارکسیستی با توجه به نکاتی که از مارکس فوقاً نقل کردیم، چگونه می‌توان (و بایستی) مرحله‌ی (رشد) انقلاب را مورد بررسی قرار داد؟ به وسیله‌ی تحلیل مرحله‌ی خاص تکامل تولید، نیروهای مولد، و مناسبات تولیدی و تعیین تضاد اصلی و تضادهای درجه‌ی دوم و فرعی و ...؟ و یا اینکه مثل نویسندگان «شعارهای وحدت» بایستی ضرورتها<sup>۱</sup> مرحله‌ای انقلاب (از جمله اثبات یا نفی مثلاً ضرورت وحدت نیروها) را موکول و مشروط به رشد انقلاب نمود؟ (۱) (۲) اینک با این مقدمه خوبست که باز هم نظرات نویسندگان را بیشتر و از نزدیکتر مورد بررسی و دقت قرار دهیم:

واضح است که مراد نویسندگان از انقلاب در همه جای مقاله‌ی مورد بحث، مبارزه‌ی مسلحانه است. بنابراین در اینجا، ما توجه خود را معطوف همین حالت خاص می‌کنیم. می‌گوید:

«انقلاب (مسلحانه) در آغاز است. نیروهای مختلف انقلابی جریان عمل انقلاب (مسلحانه) را پشت سر نگذاشته‌اند. انقلاب (مسلحانه) هم که هنوز رشد نکرده است (۲) (آیا رشد نکرد باست؟ به چه دلیل؟) تا نیروهای مختلف انقلابی در جریان رشد آن به ضرورت وحدت رسیده باشند (کم‌پیشتر روشن شد که اصولاً موکول

(۱) — ره‌ک به رساله‌ی رفیق احمدزاده، مبحث شرایط اقتصادی — اجتماعی و مسئله‌ی مرحله‌ی انقلاب (البته خود تیتس نیز در مورد همین مسئله به اندازه‌ی کافی گویا هست) و همینطور مقدمه‌ی بیانیه‌ی اعلام مواضع، تحلیل شرایط اقتصادی — اجتماعی و در نتیجه تحلیل نیروهای جنبش انقلابی، دشمن و خلق و مسئله‌ی مرحله انقلاب.

(۲) — این نوع استدلال درست عکس آن برهان مارکسیستی است که درست رشد انقلاب را در شرایط خاص می‌بینی، متقابلاً موکول به وحدت نیروهای انقلابی می‌نماید.

کردن درك ضرورت وحدت به رشد انقلاب ، امر نادریستی است پس  
 آیا دلیلی میبماند برای اینکه بگوییم جبهه ی واحد ضروریست ؟ و آیا  
 اکنون بایستی به حرف ساده دلان و خوش باوران در زمینه ی جبهه  
 گوش داد ؟ و پاسخ می گوید : "نه" !

در این صورت سئوالاتی مطرح می شود که پاسخ به آنها می تواند ما را به عمق  
 بیشتری از تناقضات و گرایشات انحرافی موجود در بطن تفکر نویسنده رهنمون شود .  
 اولین سوال اینست که نویسنده چه درکی از مبارزه ی مسلحانه را ارائه می کند  
 و آیا تئوریزه کردن و ارائه ی این درك کشف نوینی در جنبش مسلحانه نیست ؟ نویسنده  
 ما برای مبارزه ی مسلحانه و رشد آن نقش ایجاد کننده ی درك ( نسبت به ضرورت  
 وحدت ، نسبت به موضع و توان تاریخی طبقاتی و شاید اگر روزی ضروری شد نسبت  
 به خیلی چیزهای دیگر ) برای نیروهای مختلف انقلابی طبقات و اقشار مختلف  
 ( و خود این طبقات و اقشار ) ، نقش توده نی به نیروهای مغرور ( مختلف انقلابی  
 خلق ) و ... قائل است . رفیق احمدزاده برای مبارزه ی مسلحانه نقش تسریع  
 کننده ی حرکت انقلابی خلق ( و نمایندگان انقلابی آنها ) ( ۱ ) ، نقش نقب زننده  
 به مبارزه ی توده ها ، نقش سازمانده تمام مبارزات خلق حول محور مبارزه ی مسلحانه

( ۱ ) - رفیق احمدزاده در مقدمه ی رساله ی " مبارزه ی مسلحانه هم استراتژی هم  
 تاکتیک می گوید : " ما بهیچوجه به این زودیها منتظر حمایت بلاواسطه ی خلق  
 نیستیم . خلق اینك توسط فرزندان پوشا هنگش ، توسط گروههای  
 انقلابی نمایندگی می شود و این گروهها هستند که تحت تأثیر  
 مبارزه ی مسلحانه و حمایت معنوی خلق و یا آگاهی بدرستی مشی  
 مسلحانه دست به اسلحه می برند . مبارزه را گسترش می بخشند  
 ( انقلاب را رشد می دهند ) و امکان حمایت  
 مادی خلق را از مبارزه بتدریج بالا می برند .

و . . . قائل است . آیا این دو استنباط متضاد نیستند ؟ ( به چه دلیل ؟ ) با توجه به چنین استنباط نادروستی از مبارزه ی مسلحانه نتیجه ی بسیار جالب توجهی بدست خواهد آمد که بخوبی شعار مرحله ای ( البته مرحله نه به معنای مرحله ی استراتژیک بلکه بدین معنا که سازمان چریکهای فدایی خلق اکنون و در این مرحله چه چیز را اراده کرده است (۱) ) یعنی وحدت کامل مارکسیست - لنینیست ها را نیز توجیه خواهد کرد . اجازه بدید ما باز هم ترجمه ی زبان نویسندہ را به زبان روزمره و مفهوم در اینجا بیاوریم :

« ما انقلاب مسلحانه را آغاز کرده ایم و خودمان يك تنه آنرا رهبری می کنیم (۲) و در خلال آن رشد می کنیم. هر کس که می خواهد یا ماکوس برابری بزند ، البته در جریان عمل انقلاب مسلحانه باید رهبری از کلماش خارج خواهد شد و برای این منظور ( یعنی اینکه هوای رهبری از کله ی این نیروها خارج شده و به — درک درستی !! از موضع خویش برسند ) او را نظاره می کنیم یا حداقل در عمل مشخص با او همکاری می کنیم ( که لابد در پروسه ی

(۱) - تعجبی ندارد زیرا اگر که منبع قدرت را نه در اتکا به پرولتاریا و تفکر تاریخ ساز مارکسیسم - لنینیسم ، بلکه فقط ( زیرا ما نیز معتقدیم که بایستی به مسلسل مسلحانه دست زد ، منتهی با درکی دیگر ) در عمل مسلحانه ی يك گروه معدود انقلابی ( عمل نظامی و مقاومت مسلحانه ی آنها ) و تبلیغات ( اکثراً ) غیر واقعی در پیرامون آن را مانند آختن بدانیم ! آنوقت هیچ اشکالی نخواهد داشت که رفیق نویسندہ يسك مرحله ی انقلاب را نیز وابسته به تمایل یا اراده ی خویش فرض کرده و مسایل را آنطور که تمایل دارد ، تفسیر و تعیین کند .

(۲) - ملاحظه کنید ! رفیق نویسندہ در مورد اینکه نیروهای مختلف انقلابی ادعای رهبری خلق دارند چگونه قیاس به نفس کرده بود . ( باید پرسید واقعا در این مدت که از شروع مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز می گذرد ، چه کسی در بوق ادعای رهبری دیده است ؟ )

انقلاب زودتر سرش به سنگ بخورد !! (۱) (۲) تا وقتی که انقلاب مسلحانه رشد کند (یا بهتر است از قول نویسندۀ بگوئیم سازمان چریکهای فدائی خلق مستقل از دیگران رشد کند) و در این رابطه این نیرو (یا نیروهای) مغرور، حساسی سرشان به سنگ بخورد و سرافکند، از عدم توانایی از قبضه کردن رهبری خلق با عقلی بالغ و با بینشی درست از توان و موضع تاریخی خویش، بفهمند که برنامه شان برای تدوین انقلاب کافی نیست و بطور ضمنی یا اعلنی رهبری ما را قبول کنند، آنوقت ما مرحمت نمود، و حاضریم جایی نیز در جبهه برای او در نظر بگیریم. البته ما با هر نیروی بی سر و بی پای اصل و نسب، نیز حاضر به وحدت نیستیم! ایمن نیروها که خواهان وحدت با ما و پذیرش زعامت ما هستند، بعد (یا قبل) از اینکه موضع خودشان را به درستی شناختند بایستی بروند با طبقه یا قشری که منافع آنها نمایندگی می کنند وحدت ارگانیک برقرار کنند (۱)، آنها بسیج نمایند و به صف کنند و بایند منتظر دستور شوند، آنوقت ما جایشان را در جبهه به آنها خواهیم داد.

(۱) - از اینجا نتیجه می شود که ملاک رشد انقلاب عبارتست از اینکه نیروهای مغرور از موضع مغرورانه ی خویش دست بردارند و در مقابل رشد رفقای فدایی سهیل بیندازند و لاجرم زعامت سازمان چریکهای فدایی خلق را بپذیرند، بعبارت رساتر:

رشد انقلاب = رشد سازمان چریکهای فدایی خلق.

(۲) - البته بعداً خواهیم دید که علیرغم تمام کوشش ما در یافتن انسجام نظرات نویسندۀ به دلیل ماهیت اکلکتیک (التقاطی) نظرات او و پذیرش اصل همکاری هرچه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی، این انسجام، خالی از همان دوگانگی های مربوط به یک تفکر "التقاطی" نخواهد بود.